

ارداویر افنامه

تسمت‌های ریشیایی

— ۴ —

۵۰

دیدم روان مردی که کوهی بانگشت و ناخون همی کند دیوان از پس بهار
چیدک (۴) نازیانه همی زدند و شیب (۴) همی کردند برسیدم که این تن چه گناه کرد
سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی حدود
مشترک املاک دیگران را سپوخته (عقب برده) و برای خود گرفته است.

۵۱

دیدم روان مردی که باشاه آهنین گوشت از تن همی کشیدند و بخورش همی
دادند برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آن گونه با دافراه برد. سروش اهر و آذر
ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی پیمان دروغ (ز نهار دروغ)
با مردمان کرد.

۵۲

دیدم روان مردی که فیخذ چیدک (همه‌بیز) و تیر و سنگ و قدّام (تبر زین) همی
سپردند برسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان
آن بد کیش مرد است که بگیتی متر و دروچ (پیمان شکنی) بسیار کرد و با مقدسان و
بد کیشان پیمان شکنی کرد چه هر دو مهر است چه بر مقدسان و چه بر بد کیشان ۲.

۵۳

بس سروش اهر و آذرایزد دست من فراز گرفتند و به بر چگانی دایتی ۳ زیر
بل چینود (آوردند؟) و اندر زمین دوزخ را نمودند.

۱ - بتن فرو میگردند .

۲ - مهر یا میترا فرشته مراقب پیمان‌ها و سوگندهاست. این عبارت «چه هر دو مهر است چه بر مقدسان و چه بر بد کیشان» نقل از مهر یشت است و معنی مهر برای مقدسان و برای بد کیشان یکسان است.

۳ - چگانی دایتیک همان کوهی است که نخست ارداویراف بقاء آن بر آمد و از بل صراط گذشت اینک باردوم بداننده آن کوه میرسد که دهانه دوزخ آن جاست. بنابراین نقصی که تصور کرده‌اند در نسخه نیست .

اهرمین و دیوان و دروغان و دیگر بسیار روان بد کیشان آن جا گریه و فریاد چنان برمی آوردند که من بآن داشتم (گمان کردم) که هفت کشور زمین لرزاند من که آن بانگ و گریه شنیدم ترسیدم بسروش اهر و آذر ایزد گفتم و خواهش کردم که بآنجا مبرید و باز برید

بس سروش اهر و آذر ایزد بمن گفتند که مترس چه ترا هرگز از آنجا بیم نبود سروش اهر و آذر ایزد از پیش رفتند و من ارداویراف بی بیم از بس بآن تو میثوم^۱ دوزخ اندرون تفرار رفتم.

۵۴

دیدم آن سیچومند (فانی کنند) بیمگین سهمگین بسیار درد بر بدی و متعفن ترین دوزخ را بس اندیشیدم چنین بنظرم آمد چاهی که هزار واز (هزار باز- هزار ذراع) بین آن نمیرسید هر گاه همه همیزم که اندر گیهان است همی اندر دوزخ بسیار متعفن تاریک روی آتش نهند هر گز بوی ندهد دوم از گوش تاجشم بقدریکه یال اسبان موی دارد آنقدر بسیار مرگ روان بد کیشان اندر ایستادند^۲ و یکی دومی را نمی بینند و فریاد نمی شنوند هر یکی گمان دارد که تنه ایم برای آنهاست تو مبک^۳ و تاریکی بیمگنی ورنج و عذاب گونه گون دوزخ که چون یک روز بدوزخ باشد بانگ کند که آخرنه بنید (تمام نشد) این نه هزار سال که ما را از این دوزخ نهداند^۴.

۵۵

دیدم روان بد کیشان کیشان باد افراه گونه گونه چون سقوط برف (برف سوخار؟) و سرمای سخت و گرمای آتش تیز سوزان و بد بوئی و سنگ^۵ و خاکسترو

۱ - تومی توم اقل التفضیل است از لفظ تومی که بمعنی مه آلود است در برهان قاطع تمن بمعنی میغ است و در زبان کردی تم بفتح تا عمه و بخار روی زمین را گویند.

۲ - مراد این است که در مکانی بقدر فاصله میان گوش اسب تاجشم اسب چندان جان مردگان متراکم شده بود که باندازه^۶ موها بی بود که در همان مقدار فاصله در بال اسب توان دید.

۳ - رجوع شود بفصل قبل یادداشت ای صفحه.

۴ - رجوع شود بتوضیحات فصل ۱۸.

۵ - رجم.

تگرک و باران و بسیار بدی، آن بیمین تاریک جای فرود مرد (۱) و رنج و عذاب همی بر نند.
 برسیدم که این زن چه گناه کرد که روان آنگونه گران باد افراه برد
 سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی گناه مرگی
 ارزان (معاصی کبیره) بسیار کرد آتش و رهرا (بهرام) افسرد و پل رود ناواتاک (قابل
 کشتی رانی) را فرود آورد (خراب کرد) . و ناراست گفت و گواهی دروغ بسیار داد
 و بسبب کام پادشاهی (غلبه شهوات) و آزوری و خست و لوری^۱ و خشم و ارشکنی (حسد)
 مردم مقدس بیگناه را کشته اند و بسیار بفریفتاری رفته اند اکنون روان آنگونه عذاب
 و باد افراه باید بردن .

۵۶

پس من دیدم روان آنانکه ماران گزند و چون برسیدم که این روانان از که
 هستند سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که در گیتی به بزدان
 و دین نکیرای بوده اند^۲ .

۵۷

دیدم روان زنانی را که سر می گسلیدند [سرا] از تن جدا بود زبان بانگ
 همی داشت . برسیدم که این روانان آن که اند سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این
 روان آن زنان است که بگیتی شیون و مویه بسیار کردند و بر سر و روی زدند .

۵۸

پس من دیدم روان مردیکه کشان بدوزخ بر نند و همی زنند برسیدم که این تن
 چه گناه کرد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی
 سروروی و دست شبک (۲) خویش و دیگر ریمنی اندام با آب استاده بزرگ^۳ و چشمه
 و آب جاری کوی شست، خورداد امشاسپند آزد .

۱ - لوری بی شرمی و بی حیائی است برهان .

۲ - نکیرای غیر امین است این دهه بین گناه است در مینوی خرد .

۳ - هر قدر آب استاده بزرگتر نجس کردن آن گناهی عظیمتر است

۵۹

دیدم روان زینکه همیشه گریست پوست و گوشت از بستان خویش همی کند
و همی خورد پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه با دافراه برد سرش
اھرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که کودک خویش را بسبب نیاز
گر سنگی گریبان هشت.

۶۰

دیدم روان مردی که تن اندر دیگ روئین کرده اند^۱ او را همی بزند پای
راست او بیرون از آن دیگ ایستاده بود. پرسیدم که این تن چه گناه (کرد) سرش
اھرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی (. . .) و لور کاهمی
(شھوت پرستی) و از روی هوای نفس نزد زن شوی مند بسیار رفته همه تن او گناهکار
بود مگر آن پای راست که وک^۲ و مور و مار و کژدم و دیگر جانوران موذی زد
و کشت و بچو کرد.

۶۱

دیدم روان بد کیشانی که باو باریدند و درین روز باو باریدند (بمعنی دیدند) و دیدند
پرسیدم که او شان که روانانند سرش اھرو و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیشان
است که بگیتی بمینوی . . . دین (بملکوت دین) و به دادار اھور مزدا ناسپاس بوده اند
و به نیکی (سعادت) در بهشت و بدی (شقاوت) در دوزخ و بودند رستاخیز^۳ و تن پسین (حشر)
گومان (مشکوک) بوده اند.

۱ - این کلمه را روئین خوانده اند ولی ممکن است لوید باشد بمعنی دیک و یا تیل بزرگ
سر گشاده مسین چنانکه در برهان قاطع آمده است و در این شعر مرحوم ادیب پیشاوری نیز آمده است
سر از تف چو روئین لویدی بچوش

۲ - وک وزغ است معرب آن وق باشد (برهان)

۳ - رست بمعنی مرده و اخیر برخاستن است رستاخیز بکسر راء بمعنی قیام اموات است نه
رستن بفتح راء و خاستن چنانکه معنی کرده اند.

۶۲

دیدم زنی که بشانه^۱ آهنین سینه و پستان خود همی گسست و درید برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که بگیتی شوی و سردار دور گذاشت و بد بود و خوبستن آراست و با مرد بیگانه آمیزش کرد .

۶۳

دیدم روان زنی که بزبان بریجن گرم^۲ همی لیسد و دست خود زیر آن بریجن همی سوزد برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه بادافراه برد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش است که بگیتی اندر شوی و سردار خویش داد پس خوی^۳ کرد و سگ زبان بود و نافرمان برداری کرد و کام او بد کرد و خواسته شوی دزدید و بنهانی اندوخته خویش کرد .

۶۴

دیدم روان زنی که گریان و نالان همی آمد و رفت و بر سر سوخال (تگرگ؟) همی آمد و زیر پای روی گرم گذاخته همی رفت و سروروی خویش بکارد همی برید برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که از مرد بیگانه نهانی آبتن بود و کودك تباه کرد از درد و بادافراه آنجا بندارد که فریاد آن کودك شنود و میدود و دویدن آنگونه گران باو نماید که گوئی بر روی گرم رود و چون بانگ آن کودك شنود سروروی خویش بکارد همی بر دو کودك بخوهد و او را نبیند و او را تافر دا کرد (قیامت) این بادافراه باید بردن .

۶۵

دیدم روانی چند که سینه آنان را بلجن متعفن افکنده اند داس تیز در پای و

۱ - مراد سیخ چند شاخه است .

۲ - بریجن تنور کماج یزی و بریزی تا به کلی باشد که بر بالای آن نان یزند (برهان)

۳ - پاشخ گوئی و حاضر جوابی .

دیگراندام همی‌رود و پدر و مادر را همی خوانند برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان‌هاشان گران بادافراه برندسروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بدکیشان است که بگیتی از پدرومادر بخشایش نطلبیدند.

۶۶

دیدم روان مرد وزنی که زبان آخته بودند و ماران دهانشان را همی جویدند برسیدم که این تنان آن که وجه گناه کردند سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان اوشان که بگیتی غیبت کردند وهمه مردم باختلاف افکنند (۹)

۶۷

دیدم روان مردی که بیکپا بتاریکی دوزخ آویخته است و در دست داسی آهنین داشت سینه و کش خود همی گسست و میخی آهنین بچشم اندر زده برسیدم که این تن آن که و چه گناه کرد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بدکیش مرد است که شهر (مملکت) اورا بمیانجیکی (حکیمیت) داشته است و آنچه سزید کردن و فرمودن نه کرد و نه فرمود و سنگ و قفیز و بیمانه کسی^۱ داشت و از درویشان و کاروانیان گریه و (نظلم) نه نیوشید.

۶۸

دیدم روان مردی وزنی که آن مرد را به بهشت و آن زن را بدوزخ همی کشند وزن دست در کوستی (کمر بند) آن مرد افکنده و باو گوید که چگونگی است تا در زندگانی [بودیم] هر نیکی بآئین بود (با هم بودیم) اکنون توبه بهشت و من بدوزخ همی برند و آن مرد گفت چه من نیکان و مستحقان و درویشان چیز پذیرفت دادم و اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک و وزیدم و بیاد ایزدان بودم و دیوان خوار شمردم و در به دین مزدیسان استوار بودم تو نیکان و درویشان و ارزانیکان (مستحقان) خوارتر کردی

۱ - کس بمعنی کم و ناقص و خرد است کلمه که از آن آمده است چنانکه مس شکل سابق کلمه مه است بمعنی بزرگ و بزرگتر.

وایزدان را نگرینیدی^۱ و بت برستیدی و اندیشه بدو گفتار بد و کردار بد و زبیدی و بدین
اهریمن و دیوان استوار بودی^۲.

پس آن زن بآن مرد گفت که بزنگانی همه تن تو بر من سردار و پادشاه
(مسلط) بود و تن و جان و روان من آن تو بود و خورش و جان و لباس مرا از تو بود
پس تو مرا سیاست و عذاب چهره بآن نکردی نیکی و قدس زی من آمد مرا نیاموختی
تا من هم پس از آن نیکی و تقدس کردمی و اکنون سیاست و بدی نیابست بردن.

پس آن مرد به بهشت و آن زن بدوزخ رفتند و آن زن (را) از آن پشیمانی اندر
دوزخ بجز تاریکی و عالم تعفن بتیاره نبود (عذابی نرسید).

و آن مرد اندر بهشت از نگر دانیدن و نه آمرزاندن آن زن که اندر دارشن
(ملکیت) باو آمد میان نیکان بشرم نشست.

۶۹

دیدم روان زنان که میخ چو بین اندر هر دو چشم زده اند پائی سر ننگون
آویزان . بسیار وک (وزغ) و کژدم و مار و مگس و کرم و دیگر جانوران موذی
به دهان و بینی و گوش و اندام شرم اندر رفت و آمد پرسیدم که این تن چه گناه کرد
که روان آن گنونه با دافراه برد سرش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن زنان
بد کیش است که بگیتی شوی داشتند با مرد بیگانه حقتند و سنیطونت (؟)^۳ داده اند گاه
و بستر شوی تباه کرده و شوی آزرده اند علوم انسانی

۷۰

دیدم روان زنان که ننگونسر افکنده اند و زوزک (خارپشت) مانند آهن باخار
بر آن رسته بتن اندر برده و باز آهیخته اند . . . دیوان و دروغان تعفن و ریمنی بدهان

۱ - خوار شمردی .

۲ - در این نسخه کلمه اهرمن اهرم و کلمه خوانده میشود در اینصورت میتوان آنرا بمعنی
منافق شمرد و صفة تمقدم برای لفظ دیوان قرارداد .

۳ - این کلمه غیر ایرانی است معنی صحیح آن پیدا نشد ممکن است لفظ سلیطه نیز از این کلمه
بیاید که بمعنی زن دراز زبان است . (صراح اللغه)

و بینی اندر همی رفت انگشت زبانه^۱ برسیدم که این تن چه گناه کرد و روانان که اند که آنگونه گران بادافراه برند ، سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زنان (است) که بسگیستی پیمان شکنی اندر شوی کردند و شوی را بازداشتند و هرگز خشنود نبود و سلیطوت ندادند.^۲

۷۱

دیدم روان مردی که ماران بژوکه^۳ (؟) گردو جو د بهرد و چشم (او) مار و کردم همی رید و سیخی آهنین بر زبان رسته بود. برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که ک... ن مرز^۴ بسیار کرد و بسبب هوس و لور کامکی (شهو ت رانی) زن کسان را سلیطوت و بچرب زبانی خویش زنان کسان فریفت و... (از شوی جدا کرد؟).

۷۲

دیدم روان زنانی که دشتان (خون حیض) خود همی خورد برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که در ایام حیض پیر هیختند و آب و آتش و زمین اسفند دارند و خورداد و امرداد^۴ آزرده اند بر آسمان و خورشید و ماه نگریه ند و ستورو گوسفند در حیض آزرده اند و مرد بانه را ریمن کردند

۷۳

دیدم روان زنانی که ده انگشت خون و ریمن از آنهامی آمد و میریدند و میخورند و بهرد و چشم کرم همی آمد برسیدم که این روان که وجه گناه کرده اند که روانشان آنگونه بادافراه برد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش زنان است کشان روی و موی (عاریه) به پیرایش داد و چشم ایزدان و مردمان را مجذوب (بسته مقید) کرد .

۱ - باندازه يك انگشت .

۲ - شوی را بازداشتند یعنی از نزدیکی منع کردند .

۳ - باغت مرز در برهان قاطع رجوع شود .

۴ - مقصود فرشتگان آب و آتش و زمین است .